



کردم و همین باعث شد بیشتر ترغیب شوم در فیلم حضور داشته باشم. در سریال «حلقه سبز» در ابتدا به عنوان بازیگر حضور داشتم و در ادامه ایشان از من خواست که در سمت بازیگردانی هم فعالیت کنم. البته پیش از این سریال تجربه رسمی بازیگردانی نداشتم، اما در تئاتر به عنوان دستیار کارگردان با چنین وظیفه‌ای، یعنی به عنوان پل ارتباطی میان کارگردان و بازیگران، حضور داشتم و با بیس کلی کار آشنا بودم. حاتم‌کیا به بازیگردانانش مسئولیت‌های زیادی محول می‌کند و در مقابل انتظار دارد آن‌ها وظایف خود را به بهترین نحو انجام دهند.

از خصوصیات حاتم‌کیا در حین کار بگویید؟

حاتمی‌کیا در حین کار فاصله‌ای مشخص با عوامل و بازیگران حفظ می‌کند، اما در عین حال خودش را متمایز نمی‌داند و مثل همه، یک نوع غذا را سر میز می‌خورد و خود را تافته جدا بافته نمی‌بیند. با این حال، کاریزما دارد و حد و حدود را به خوبی رعایت می‌کند. در فواصل بین سکانس‌ها، به جای اینکه مدام با عوامل صحبت کند، در گوشه‌ای مشغول برنامه‌ریزی و فکر کردن به برداشته‌های بعدی است و تمرکزش را حفظ می‌کند. به نظرم این روش، درست و منطقی است.

معتقدم حاتم‌کیا انسان‌ساخت کوش و سخت‌گیر در کارش است و کمال‌گرایی در خواسته‌هایش به طور مشخص در حین فیلمبرداری دیده می‌شود؛ تا به برداشته مورد نظرش نرسد، سکانس مربوطه را تکرار می‌کند تا نتیجه دلخواهش حاصل شود.

در «بادیگارد» هم دوباره یک تجربه موفق با حاتم‌کیا داشتید؟

همکاری من با حاتم‌کیا بعد از ده سال، در فیلم «بادیگارد» ادامه پیدا کرد و به نظرم او نسبت به گذشته بسیار سخت‌گیرتر شده بود. در این فیلم هم تلاش کردم در حوزه کاری خود، بازی درست و قابل قبولی ارائه کنم. به نظر من، راز ماندگاری حاتم‌کیا در جوان و به‌روز فکر کردن اوست؛ او پر از شور و هیجان است و همین شور به او قدرت می‌دهد سراغ موضوعاتی ناب و جذاب برود و فیلمسازی کند.

مخاطبان تئاتر اغلب شما را با اجراهای موفق در تئاتر مثل «پالت» می‌شناسند. از تجربه کارگردانی در تئاتر بگویید...

از زمان همکاری با پری صابری، حدود چهل سال پیش، بعد از دو هفته کار به‌عنوان دستیار ایشان انتخاب شدم. وظیفه من بخش کار بدنی و بیان بازیگران بود تا برای اجرا آماده شوند. از آن پس در چند کار دیگر صابری، علاوه بر بازیگری، به‌عنوان دستیار نیز حضور داشتم.

نمایشی که نمایشنامه آن را به‌روز غریب‌پور نوشته بود با عنوان «حضور در آئینه پریشان» و در سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اجرا شد. من دوست داشتم این متن تک نفره را اجرا کنم، از ایشان اجازه گرفتم و هم بازی و هم کارگردانی را انجام دادم. این تجربه، اولین تجربه کارگردانی مستقل من محسوب می‌شود.

از میان اجراهایی که روی صحنه برده‌اید، به کدام یک علاقه بیشتری دارید؟

سه‌گانه «اورنگ» جزو کارهای محبوب و مورد علاقه من است. اتفاقاً دکتر رفیعی هم این نمایش را دوست داشت و از کارگردانی و طراحی آن بسیار تعریف کرد. همچنین «پالت» نیز جزو کارهای موفق و خوب محسوب می‌شود.

آیا اجرای «کنسرت - تئاتر هفت شهر عشق» در هتل اسپیناس تجربه موفق‌تری برایتان بود؟

به نظر من، «کنسرت - تئاتر» یک قالب نامانوس در تئاتر ماست و استفاده از واژه کنسرت در کنار نمایش درست نیست و بدم می‌آید. معتقدم نمایش به‌طور طبیعی موسیقی درون خود را دارد؛ بارها در نمایش‌ها ۱۶ تا ۱۷ نوازنده حضور داشته‌اند و موسیقی اجرا کرده‌اند.

من دو تجربه کنسرت - نمایش دارم؛ یکی در هتل اسپیناس و دیگری در برج میلاد. در هر دو مورد، از قبل تهیه‌کننده واژه «کنسرت - نمایش» را انتخاب کرده و روی آن مانور و تبلیغات زیادی انجام داده بود. من جایگزین کارگردان دیگری شدم و متن را تغییر دادم، اما نتوانستم واژه «کنسرت - نمایش» را حذف کنم. بنابراین،

نمایش بگذارم تا شخصیت‌ها واقعی، ملموس و قابل لمس برای مخاطب باشند و هم‌زمان به داستان و پیام کلی اثر کمک کنند.

همکاری با سعید سلطانی، در سریال «یاور» چگونه بود؟

من سریال‌های قبلی سعید سلطانی را دنبال می‌کردم و چند بار قرار بود برای آن‌ها بازی کنم، اما شرایط فراهم نشد و حتی برای بازی در «ستایش» هم از من دعوت شد که متأسفانه نتوانستم همکاری کنم.

بعد از حضور و شروع فیلمبرداری سریال «یاور»، در صحنه یک جو دوستانه و پر از تفاهم حاکم بود و همه با آرامش کارشان را انجام می‌دادند. این فضا برای بازیگر بسیار لذت‌بخش و ایده‌آل است و باعث می‌شود اجرای نقش‌ها با تمرکز و کیفیت بالاتری همراه باشد.

آیا شما آدم‌های از جنس «جمال» را می‌شناختید؟

برای بازی در سریال «یاور» رفتم که تحقیق کنم، اما برای بازی در تئاتر درباره این آدم‌ها، مدتی تحقیقات میدانی انجام دادم و به شیوه زیستشان و اینکه در طول روز با چه مسائلی دست و پنجه نرم می‌کنند، دقت کردم. این افراد برای موفقیت در شغلشان و حفظ آن، مدام در حال مبارزه هستند. این «جنگیدن» تعاریف مختلفی دارد و نمی‌خواهم اسمش را «راه کلاه سر هم گذاشتن» بگذارم، اما با همین معنا کارهایی انجام می‌دهند و رفتارهایشان قابل مشاهده است.

یکی از کارهای موفق شما در تئاتر، نمایش «پالت» است...

در نمایش «پالت» به سراغ روایتی جذاب، مفرح و هجو و هزل گونه در زمینه تراجدی درمانی آدم‌های مختلف رفتم. داستان نمایش شامل چند ایززود بود و فضای آن به صورت انتزاعی و بر مبنای تراجدی درمانی شکل گرفت.

در اجرای نمایش «شبیبه خون» هم به سراغ ساختار تک‌گویی رفتید...

اگر نخواهم بحث را فلسفی کنم، باید بگویم همه آدم‌ها تنها هستند. حتی در آثار بزرگ نمایشنامه‌نویسی، آدم‌ها تنهایی خود را دارند. در «هملت» به تدریج با کنش، انتقام و... شخصیت، تنهایی‌اش را نشان می‌دهد. مقوله تک‌گویی یا مونولوگ برای هر بازیگری وسوسه‌انگیز است؛ همیشه مونولوگ‌ها آنقدر جذاب هستند که وارد فرهنگ گفتاری مردم می‌شوند، مثل تک‌گویی معروف «هملت»؛ «بودن یا نبودن»؛ تک‌گویی ضمن جذاب بودن، جهان‌بینی آدم‌ها را نشان می‌دهد. اگر نمایشی از اول تا آخرش تک‌گویی باشد، موقعیت مکانی شخصیت اهمیت پیدا می‌کند؛ باید بدانیم این آدم کجا است. در «شبیبه خون»، شخصیت در مکانی قرار دارد که می‌توان هر جایی را برای آن تصور کرد و همین انعطاف، به جذابیت نمایش می‌افزاید.

از این تجربه راضی نیستم و آن را کار ناموفقی می‌دانم. با این حال، نکته جذاب کار، حضور دوستانم از جمله زاله صامتی، گوهر خیراندیش، سیما تیرانداز و شقایق فراهانی در تیم بازیگری بود. حضور فریدون شهبازیان به عنوان رهبر ارکستر نیز برای من فوق‌العاده ارزشمند بود.

در سریال‌های پرمخاطب مثل «دلنوازان» حضور موثری داشتید...

قبل‌تر با سعید سهیلی‌زاده در «ترانه مادری» همکاری داشتم و به‌عنوان بازیگردان در این سریال حضور پیدا کردم. این همکاری تجربه کاری خوبی برای من رقم زد. در «ترانه مادری» برای یکی از نقش‌ها بازیگری انتخاب نشده بود و کارگردان از من خواست تا این نقش را بازی کنم.

این همکاری در «دلنوازان» نیز ادامه پیدا کرد و این بار هم بازیگری برای نقش دایی انتخاب نشده بود و دوباره سهیلی‌زاده از من خواست تا این نقش را بازی کنم. بسیاری از بازیگران به دلیل خاکستری بودن نقش، از بازی در آن طفره می‌رفتند، اما من برخلاف دیگران این نقش را دوست داشتم، زیرا چند وجهی بود و امکان تجربه بازی متفاوت را فراهم می‌کرد.

«دلنوازان» در زمان پخشش یکی از سریال‌های پرمخاطب بود و در ضمن جزو بهترین کارهای سعید سهیلی‌زاده محسوب می‌شود؛ او یکی از کارگردانان خوب و درجه یک تلویزیون است. در این سریال، کارگردان قصه‌ای روز و قابل‌باور درباره جوانان دهه نودی و چالش‌ها و عقایدشان با نسل قدیمی ارائه کرد و توانست آن را در قالب دراماتیک به تصویر بکشد. سریال در زمان پخشش خیابان خلوت‌کن بود و بسیار مورد توجه مخاطبان قرار گرفت.

در تلویزیون حضورهای موفق‌تری در نقش‌های خاکستری در سریال‌هایی مثل «دلنوازان» و «یاور» داشته‌اید. ایفای این نوع نقش‌ها چه ویژگی‌هایی دارد؟

من زیاد علاقه‌ای ندارم نقش‌ها را طبقه‌بندی کنم و برای آن‌ها اسمی انتخاب کنم. شاید سال‌های دورتر به این تفکیک نقش مثبت و منفی اعتقاد داشتم، اما اصولاً هنر از نگاه من شاخص بودن موضوعاتش است که آن را مهم و برجسته می‌کند. آن چیزی که یک ماجرا را خاص می‌کند، وجوهات هنری آن است. شخصیت‌هایی که دغدغه و مسئله دارند، قابل دیدن هستند و قصه‌ای که مسئله داشته باشد، قابل شنیدن است.

شخصیت «جمال» هم در همین اجتماع وجود دارد. بارها این جنس از آدم‌ها را دیده‌ایم و برخی مواقع کنش‌هایشان آنقدر بزرگ است که مثل یک درد بیرون می‌زند و در برخی دیگر کنش‌هایشان کوچک است و از کنارش عبور می‌کنیم. همین تفاوت و پیچیدگی کنش‌هاست که ایفای این نقش‌ها را چالش‌برانگیز و جذاب می‌کند. من همیشه سعی می‌کنم این وجوهات و جزئیات را در بازی خود به

تعریف شما از بازیگری چیست؟

به نظر من، بازیگری یعنی عریان کردن. یک بازیگر برای اینکه بتواند چیزی خلق کند، باید احساسات و عواطفش را آشکار کند. چه در تلویزیون و چه در تئاتر، مواجهه مستقیم تماشاگران با بازی بازیگران است و اگر آن‌ها بتوانند نقش‌هایشان را درست و قابل‌باور اجرا کنند، اثر می‌تواند ارتباط واقعی با مخاطب برقرار کند.

خیلی از بازیگران بدون درک صحیحی از مدیوم بازیگری، فقط به صرف شهرت، محبوبیت یا کسب درآمد‌های زیاد و بدون دردسر وارد این عرصه شدند و خیلی زود هم فراموش شدند و نتوانستند در این حوزه ماندگار باشند. بازیگری کار سختی است و نیاز به دانش، صبر و تحمل بسیار دارد. بسیاری از بزرگان سینما و تلویزیون سال‌ها شاگردی کرده‌اند و با درآمد‌های کم زندگی کردند تا بتدریج رشد کرده و به موفقیت برسند؛ آن‌ها یک شبه معروف و محبوب مردم نشده‌اند.

چقدر از این روند پنج دهه‌ای فعالیت در عرصه هنر رضایت دارید؟

هنر چشم‌انداز گسترده‌ای دارد و نمی‌توان به‌طور قطع و یقین گفت که یک هنرمند از کارش رضایت دارد یا نه. هر چه به جلومی‌روم، احساس می‌کنم که ناراضی‌تر می‌شوم؛ چون هر بار تازه متوجه می‌شوم هنوز جای کار بسیار است و می‌توان بهتر و عمیق‌تر پرداخت.

آیا این عدم رضایت به خاطر نقش‌ها است یا مسائل مالی هم در آن دخیل است؟

نه، منظرم مسائل مالی نیست. در این سال‌ها توانسته‌ام از این حرفه گذران زندگی داشته باشم. هنوز این عرصه نتوانسته روح مرا به‌طور کامل راضی کند، اما در حین کار لذت می‌بردم. با این حال، به محض پایان هر بازی، از خودم می‌پرسم: «آیا نمی‌توانستم این نقش را بهتر بازی کنم؟» هیچ‌وقت سطح توقعم را از خودم کم نکرده‌ام و تلاش می‌کنم در دهه پنجم فعالیت‌م به سمت کارهای بهتر و کامل‌تر بروم؛ چه در عرصه بازیگری و چه در عرصه کارگردانی.

از میان بازی‌هایتان، بیشتر به کدام علاقه دارید؟

«دایی» در سریال «دلنوازان»، همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، نقشی چند وجهی بود که برایم جای کار بسیاری داشت. همچنین نقش خود در سریال «بادیگارد» که آدمی خاکستری، فرصت‌طلب و دنبال بهره‌برداری از موقعیتی که مرد نماینده در آن قرار گرفته است را بازی کردم، برایم اهمیت زیادی دارد. علاوه بر این، چند نقش دیگر در فیلم‌هایی که نقش پلیس و کارآگاه را بازی کرده‌ام، و همین‌طور نقش‌هایی که در نمایش‌های پری صابری مانند «آنتیگون» در سال‌های قبل ایفا کرده‌ام، برایم ارزشمند و مهم هستند.